

ضد حمله مارکس: در بند مقررات

کشیدن سرمایه مالی، یا گذر از سرمایه داری؟

لوسین سیو، لوموند دیپلماتیک

سه شنبه دهم دی ۱۳۸۷

کارهای کارل مارکس که توسط احزاب سوسیالیست اروپایی به مثابه «نظرات پیش پا افتاده و ساده انگارانه» مورد بی اعتنایی واقع شده و گسست از آنها در دستور عاجل کار قرار داشت و دیگر همچون گذشته، که مدتها پایه بررسی های اقتصادی درسهای دانشگاهی بود، در دانشگاه هاجایی نداشت، مجددا مورد توجه قرار گرفته است. آیا این فیلسوف آلمانی سازو کار های سرمایه داری را، که امروز کارشناسان از فهم آن عاجزند، موشکافانه بررسی نکرده بود؟ در حالی که شعبده بازان سعی در «ارشاد اخلاقی» سرمایه مالی دارند، مارکس روابط اجتماعی را با دقت در معرض دید همگان قرار داده بود.

تقریباً موفق شده بودند ما را متقاعد کنند که: پایان تاریخ فرارسیده و با توافق و رضایت جمعی، سرمایه داری شکل نهایی سازماندهی اجتماعی است، «پیروزی ایدئولوژیک جناح راست» بر آرزو های نخست وزیر فرانسه جامه عمل می پوشاند و در این میان تنها چند فرد تهی مغز معلوم نیست هنوز پرچم کدام آینده را مثل جغجغه به حرکت درمی آورند. زمین لرزه مالی شگفت انگیز اکتبر ۲۰۰۸ با یک تنش از پایه بنای این نظریه را در هم ریخت. در لندن، روزنامه دیلی تلگراف نوشت: «روز ۱۳ اکتبر ۲۰۰۸ در تاریخ به مثابه روزی ثبت خواهد شد که سرمایه داری انگلستان به شکست خود اعتراف کرد» (۱). در نیویورک بر روی پلاکارد های تظاهر کنندگان در مقابل وال استریت شعار «مارکس حق داشت!» نوشته شده بود. یک ناشر در فرانکفورت اعلام کرد که فروش کتاب سرمایه سه برابر شده است. یکی از مجلات معروف پاریس در پرونده ای سی صفحه ای به بررسی «دلایل تولد دوباره» فردی که قبلاً اعلام شده بود دیگر برای همیشه می توان دفنش کرد، پرداخت (۲). دفتر تاریخ از نو گشوده می شود...

بازگشایی دوباره مارکس بیش از آن که یک پدیده باشد، کشف دوباره پدیده هاست. خطوطی که یک قرن و نیم پیش نگاشته شده است با دقتی مجذوب کننده، در باره ما سخن می گویند: «از آن جا که اشرافیت مالی قوانین را تحمیل و دولت ها را اداره می کرد، از همه حقوق مدون برخوردار بود، بر افکار عمومی در عمل و از طریق رسانه ها احاطه داشت، در تمامی حوزه ها، از دربار گرفته تا کافه بورن (عنوانی برای کافه های بد نام پاریس - م)، یک نوع فحشاء، یک نوع دغلبازی شرم آور، عطشی یکسان برای ثروت اندوزی به چشم می خورد و این ها همه نه از طریق تولید بلکه با غارت دیگران...» (۳). در اینجا مارکس، وضعیت فرانسه را قبل از انقلاب ۱۸۴۸ تشریح می کند... نوشته ای که ما را در رویا فرو می برد...

اما از ورای تشابه اعجاب انگیز میان توصیف بالا با دوران ما، وجود تفاوت بین دوران ها، هر گونه فراگذاری مستقیم را سفسطه آمیزی سازد. آنچه عمیقتر می باشد، معاصر بودن آشکار انتقاد از اقتصاد سیاسی است که همچون کوهی در کتاب سرمایه مارکس همچنان استوار ایستاده است.

ابعاد بحران کنونی از چه ناشی می شود؟ به زعم آنچه در نوشته های غالب رایج بیان می گردد گویا می بایست فرار بودن محصولات مالی پیچیده، عدم توانایی بازار سرمایه در تنظیم خویش، کمبود در زمینه اخلاقی در بین دست اندرکاران مالی و ... را مقصر دانست. خلاصه کلام، مشکلات مربوط به نظامی، که در مقابل «اقتصاد واقعی» نام «اقتصاد مجازی» را بر آن نهاده ایم - درست مثل این که هم اکنون به چشم خود شاهد آن نیستیم که تا چه حد این بخش از اقتصاد نیز جنبه واقعی دارد...

بحران اولیه ساب پرایم، از رشد روزافزون عدم توانایی مالی میلیون ها خانوار آمریکایی برای پرداخت وام های مسکنشان آغاز شد. امری که مارا وامی دارد تا بپذیریم که دست آخر مصیبت «مجازی» زیر سر بخش «واقعی» است. و «واقعی»، در عمل مجموعه جهانی شده قدرت خرید اقشار مردمی است. ترکیدن حباب سوداگری ای که توسط سرمایه مالی بوجود آمده بود، غارت جهانشمول ثروت های تولید شده توسط کار، به وسیله سرمایه را به نمایش گذاشت و از ورای این اجحاف که باعث شد آنچه به حقوق بگیران بر می گردد معادل ده رده پس رفت کند، که کاهشی است عظیم، یک ربع قرن سختی برای زحمتکشان به نام جزییات نئو لیبرالی رخ می نماید.

«اخلاقی کردن سرمایه داری» در بوق و کرنا

کمبود مقررات در مقابل بخش مالی، مسئولیت اداری و اخلاق در بورس؟ مطمئنا، اما اگر بدون تابو بیندیشیم، مسلما می توان جلوتر رفت: زیر سوال بردن اصل جزیمی سیستمی که با دقت مورد محافظت بوده و به دور از هر اتهامی است، غور در دلیل غایی همه چیز، که مارکس نام آن را «قانون عمومی انباشت سرمایه داری» گذاشته است. او نشان می دهد که آنجا که شرایط اجتماعی تولید در مالکیت خصوصی طبقات سرمایه دار قرار می گیرد «همه امکاناتی که می بایست در جهت توسعه تولید قرار گیرند، به ابزار سلطه و استثمار تولیدکنندگان تبدیل می شود». انباشت که محصول غارت ثروت ها توسط صاحبان سرمایه است، از خود تغذیه شده به سمت جنون می رود. «انباشت ثروت در یک قطب» الزاما منجر به «انباشت فقر به همان میزان» در قطب دیگر شده، بدون شک زمینه بحران های تجاری و بانکی خشنی را فراهم می آورد (۴). صحبت اینجا از سرنوشت ماست.

بحران ابتدا در حوزه وام آغاز شدو قدرت مخرب آن در عرصه تولید همراه با تقسیم هر چه ناعادلانه تر ارزش افزوده بین کار و سرمایه شکل گرفت، مبارزه سندیکایی آمادگی این سیلاب را نداشت و چپ سوسیال دموکرات حتی آن را همراهی نیز کرد و تا آنجا پیش رفت که با مارکس چون سگی جان باخته برخورد کند. در این شرایط می توان عیار راه حل هایی که در مقابل بحران ارائه می گردد را محک زد - «اخلاقی» کردن سرمایه، وضع «مقررات» برای بخش مالی - توسط سیاستمدان، مدیران و نظریه پردازانی بوق و کرنا می شود که تا دیروز هیچ گونه شک و شبهه ای را بر راهکار «همه چیز لیبرالی» روا نمی داشتند.

«اخلاقی» کردن سرمایه؟ شعاری که شایسته بردن جایزه طنز سیاه است. ملاحظات در زمینه اخلاقی، از آن دسته از ملاحظاتی است که رژیمهایی که بر مبنای تقدس رقابت آزاد استوار می باشند، به هیچ وجه توجهی بدان ندارند: کارایی به طرز وقیحانه ای به طور قطع در همه عرصه ها مستولی می شود همان طور که سکه نا مرغوب جای سکه مرغوب را می گیرد (قانون گرشام مبنی بر این که در سیستم پولی ای که دوپول مثل نقره و طلا رایج باشند، نقره، طلا را از گردش خارج می سازد - م). طرح کردن دغدغه اخلاقی در این رابطه، جنبه تبلیغاتی دارد. مارکس

در چند خط در مقدمه سرمایه دلیل این امر را توضیح داده است: «من به هیچ وجه در نظر ندارم شخصیت سرمایه دار یا زمیندار را زیبا سازم» اما «در دورنمایی که ترسیم می کنم، تحول جامعه، به مثابه یک فورمسیون اقتصادی همچون روند تاریخ طبیعی ای درک می شود که نمی تواند فرد را مسئول وجود روابطی بازشناسد که خود از نظر اجتماعی محصول آن است...» (۵). به همین دلیل است که کافی نیست به یکی دو نفر توگوشی بزنییم تا نظام را «اصلاح» کنیم، نظامی که سود، تنها معیار آن است.

منظور بی توجهی به جنبه اخلاقی نیست. بلکه بر عکس. اما با برخوردی جدی تر، متوجه می شویم که مشکل بیش از بزهکاری چند کارفرمای بی وجدان، یا بورس بازان بی مسئولیت و میلیونها پولی است که مدیران شرکتهای بزرگ هنگام ترک شرکت می گیرند. ازورای رفتار های فردی، آنچه در روابط سرمایه داری غیر قابل دفاع می باشد، خود اصول آن است: فعالیت انسانی که ثروت می آفریند، بیشک یک کالا است و نه همچون هدفی به خودی خود، بلکه به مثابه یک وسیله عمل می کند. لازم نیست کانت را مطالعه کنیم تا به منبع دائمی بی وجدانی سیستم پی بریم.

اگر واقعا در نظر داریم زندگی اقتصادی را اخلاقی کنیم، پس باید واقعا به آنچه بی اخلاقی کرده است حمله بریم. این امر مسلما از طریق برقراری مجدد مقررات دولتی آغاز می شود. ریشخند آمیز است که خود لیبرالیسم نیز این راه را مجددا بازیافته است. اما باور به نیل به این مقصود از طریق دولت سارکوزی که دولت «سپر مالیاتی» برای ثروتمندان (از نخستین تصمیمات دولت سارکوزی که منجر به بخشش مالیاتی حدود ۱۵ میلیارد یورو برای ثروتمند ها شد - م) و خصوصی سازی پست می باشد، از مرز ساده لوحی - یا شاید ریاکاری، فراتر می رود. آن زمان که ادعای وضع مجدد مقررات مطرح می شود، می بایست به روابط اجتماعی پایه ای رجوع کرد. و این بار نیز مارکس تحلیلی بسیار به روز ارائه می دهد: مفهوم از خود بیگانگی.

از خود بیگانگی در معنای اولیه اش که در متون مشهور جوانی مارکس طرح شده (۶)، لعن و نفرینی است که حقوق بگیران سرمایه را و می دارد تا با تولید ثروت برای دیگران، محرومیت مادی و معنوی خویش را بیافرینند: زحمتکش برای امرار معاش باید از زندگی خویش بگذرد. اشکال غیر انسانی متفاوتی که توده های حقوق بگیر، امروز قربانی آنند (۷)، از صعود روز افزون بیماری های ناشی از کار گرفته، تا اخراج های بورسی و دستمزد های نازل، به طرز بی رحمانه ای درستی این ارزیابی ای را نشان می دهد.

البته مارکس در دوران پختگی، به مفهوم از خودبیگانگی معنای وسیعتری بخشید: سرمایه بی وقفه فاصله بین ابزار تولید و تولیدکنندگان را عمیقتر می سازد. کارخانه، دفتر و آزمایشگاه از آن آنهایی نیست که در آن کار می کنند. فعالیت تولیدی و ذهنی این حقوق بگیران که به صورت جمعی مورد کنترل نمی باشد، دستخوش آنارشی نظام رقابتی است و تبدیل به روند های غیر قابل کنترل فنی، اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نیروهای عظیم کوری می شود که آن را مجذوب و در عین حال لگدمال می سازد.

انسان ها تاریخ خود را نمی سازند، تاریخ آن ها را می سازد. بحران مالی، به شکلی مصیبت بار این از خودبیگانگی را مشهود می سازد. به همان شکل که بحران اکولوژیک و انترپولوژیک زندگی انسان ها را تحت تاثیر قرار می دهد: هیچ کس خواستار این بحران ها نیست اما آن ها بر همه تحمیل شده اند.

این «مصادره عمومی» که سرمایه داری به افراط کشیده است موجب گسترش بی توقف فقدان مقررات مورد توافق

به شکلی مصیبت بار می شود. آیا آن که ادعا دارد برای «سرمایه داری مقررات وضع کند» یک شارلاتان سیاسی است. اگر قرار باشد واقعا مقررات وضع شود، خیلی بیش از دخالت دولتی لازم است، با این که این مداخله بسیار ضروری است، اما برای خود دولت چه کسی مقررات وضع می کند؟ می بایست ابزار تولیدمجددا در اختیار تولید کنندگان مادی و معنوی قرار گیرد و بالاخره قدرآن ها شناخته شود، جایگاهی که سهامداران هرگز نمی توانند احراز کنند: آفرینندگان ثروت اجتماعی می بایست دارای حق بلا منازع شرکت در تصمیمات مدیریت باشند، جایی که در مورد زندگی شان تصمیم گرفته می شود.

در مقابل نظامی که عدم قابلیت فاحش آن در تنظیم خویش برای ما به قیمت گزاف تمام می شود، مطابق نظر مارکس، می بایست بدون وقفه در جهت گذار سرمایه داری به پیش رفت. مسیری طولانی به طرف سازماندهی اجتماعی دیگری که در آن، انسانها در انجمن هایی با شکل های نوین گرد می آیند و مشترکا قدرت اجتماعی خویش را که توانی دیوانه وار می یابد مهار می کنند. هر راه حل دیگر خاک پاشیدن بر چشم است و لذا به طرز فاجعه باری یاس انگیز. تکرار می کنند که مارکس در نقد استاد بود و در ارائه راه حل بی اعتبار، چرا که کمونیسم «امتحان شده» در شرق گویا عمیقا با شکست روبرو شد. چنانچه گویا سوسیالیسم استالینی - برژنفی دفن شده به واقع چیز مشترکی با آرمان کمونیستی مارکس داشت، که هیچ کس در صدد درک مفهوم واقعی آن نیست، مفهومی که درست نقطه مقابل تعریفی است که جریان های رایج فکری از «کمونیسم» ارائه می دهند. اما در عمل، به شکلی کاملا متفاوت، در مقابل چشممان و در راستای نظرات واقعی مارکس، «گذر از سرمایه داری» در قرن بیست و یکم آغاز می گردد (۸).

در همین جا ما را متوقف می کنند و می گویند: آرمان دنیای دیگری را در سر پروراندن، اتوپیایی مرگبار است چرا که انسان را نمی توان تغییر داد. و نظریات لیبرالی نهاد «انسان» را می شناسند: حیوانی که آنچه هست را نه از دنیای انسان ها بلکه از ژنهایش کسب کرده، حسابگری است که تنها در جهت منافع فردی اش پیش می رود - هومو اکونومیکوس (۹) -، موجودی که تنها در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی و رقابت «آزاد و خدشه ناپذیر» می گنجد. اما این نظریه نیز در حال ورشکستگی است. در شرایط هزیمت و اضمحلال فاحش لیبرالیسم در عمل، شکست نظریه انسان آزمند، هومو اکونومیکوس، نیز با سر و صدایی کمتر، در جریان است. شکستی مضاعف. در ابتدا شکستی علمی. در زمانی که زیست شناسی نظریه ساده انگارانه «همه چیز ژنتیک» را رد می کند، ساده لوحی نظریه «نهاد انسانی» هر چه بیشتر نمایان می شود. ژن هایی که قرار بود ذکاوت، وفاداری و یا تمایل به همجنسگرایی را توضیح دهند، کجا هستند؟ کدام انسان با فرهنگی می پذیرد که مثلا پدوفیلیا (بچه بازی) از بدو تولد در ژنها وجود دارد؟

جنبه دیگر شکست، اخلاقی است. چرا که آنچه نظریه مبتنی بر «انسان فردی رقابتی»، از مدتها پیش مورد حمایت قرار می دهد، تعلیم و تربیتی انسان زداست که مروج «تبدیل به قاتل شوید» می باشد، از بین بردن برنامه ریزی شده همبستگی های اجتماعی که به اندازه ذوب شدن یخ های قطب فاجعه بار است، تمدن زدایی بی حد و مرز بر پایه جنون به دست آوردن پول بی دردسر. حتی جرات به زبان آوردن «ارشاد اخلاقی سرمایه داری» می بایست صورت این مروجان را از شرم سرخ کند. گرداب تاریخی ای که دیکتاتوری مالی خودش و مارا در آن غرق می کند، گفتن لیبرال ها در باره «انسان» را هم با خود به قعر می کشد.

و اینجا یکی از غیر منتظره ترین جنبه های معاصر بودن مارکس متجلی می شود. چرا که این منتقد مبرز اقتصاد،

در عین حال و در همان سطح، انقلابی نیز در زمینه مردم‌شناسی بوجود آورد. بعد ناشناخته‌ای از اندیشه مارکس که نمی‌توان در بیست خط خلاصه کرد. اما نوشته ششم او در مورد فویر باخ روح ندیشه اش را در دوخط ارائه می‌دهد: «جوهر انسان را نهاد فردی جداگانه انتزاعی تعریف نمی‌کند بلکه به واقع مجموعه روابط اجتماعی آن را تشکیل می‌دهد.» درست در نقطه مقابل آنچه فردگرایی لیبرالی بیان می‌کند، «انسانی» که در طول تاریخ رشد یافته است، جهان انسانی است. به عنوان مثال زبان، در این بستر شکل گرفته است و نه توسط ژن‌ها. و چنانچه یکی از مارکسیست‌هایی که مدتها در قرن بیستم ناشناخته بود، یعنی لو ویگوتسکی به درستی نشان داد، در همین بستر است که عملکردهای روانی عالی ما شکل می‌گیرد و راه را بر دیدگاهی کاملاً متفاوت از فردیت بشر می‌گشاید. آیا مارکس معاصر است، حتی بیش از آنچه تصورش را می‌توان کرد؟ آری، اگر بخواهیم تصویر قدیمی‌ای را که غالباً از او در ذهن خود ساخته ایم به روز کنیم.

لوسین سو، لوموند دیپلماتیک

دسامبر ۲۰۰۸

زیر نویس‌ها:

- ۱ - دیلی تلگراف، لندن، ۱۴ اکتبر ۲۰۰۸
 - ۲ - Le Magazine littéraire, n° 479, octobre 2008
 - ۳ - مارکس، مبارزه طبقاتی در فرانسه، Karl Marx, Les Luttes de classes en France, Ed. sociales, Paris, 1984, p.
 - ۴ - مارکس، سرمایه، کتاب اول Karl Marx, Le Capital, Livre I, Editions sociales, 1983 ou PUF, 1993, p. 724
 - ۵ - همانجا 6, Le Capital, Livre I, p.
 - ۶ - دست نوشته «کار از خود بیگانه» ۱۸۴۴ Le, «travail aliéné», Flamarion, Paris 1999 Manuscrits de 1844
 - ۷ - رجوع شود به کریستف دوژور «کار، فرسایش ذهنی» Lire Christophe Dejours, Travail, usure mentale, Bayard
 - ۸ - ژان سو، نمایی جالب از گوشه‌های قابل رویت‌گذر از سرمایه‌داری در عرصه‌های متفاوت به دست می‌دهد. Un futur présent aliénations». n° 39, Paris, 2006 2000 ; Actuel Marx, «Nouvelles
 - ۹ - از جمله رجوع شود به Tony Andréani, Un être de raison (La critique de l'homo œconomicus, Syllepse, Paris, - (Dispute, Paris, 2006 : l'après-capitalisme
- 2000